

سخنی چند بر «چند آفرین و ایکاش و ایدریغ»

درست و هنرمندانه و مسوولانه نوشتن به زبان فارسی اگر دشوار نباشد، آسان هم نیست. زبانی که روزگاری بیهقی ها و ناصر خسروها به آن می نوشتند و بزرگانی چون خیام ها، حافظ ها، بیدل ها و مولانا ها به آن می سرودند و مهر می ورزیدند و هنوز، هستند پاسدارانی چون دولت آبادی ها، رضا برهنی ها، داریوش آشوری ها و رضا باطنی ها و در داربست جغرافیای سیاسی ما، از ما بهترانی مانند: واصف باختری ها، لطیف ناظمی ها، اکرم عثمان ها، سپوژمی زریاب ها، پرخاش احمدی ها، سمیع حامد ها، خالده فروغ ها، پرتو نادری ها، افسر رهبین ها، شیگیر پولادیان ها، کاظم کاظمی ها، ابوطالب مظفری ها، شریف سعیدی ها، حمیرا نگهت ها و لطیف پدram ها را نیز نباید از یاد برد. همه ی این ها به مفهوم نفی آن مقوله ی معروف نیست؛ که گفته اند: پاسداران واقعی زبان همانا توده های مردمی اند که در دل کوهستان ها، کویرها، ده و شهرها ترانه های جاویدانه و نجوای عاشقانه و حماسه های میهن پرستانه ی شان را سر می دهند و سینه به سینه به فرزندان شان به یادگار می گذارند.

با این دیباچه کوتاه، باز هم بر سر سخن آغازین درنگ می کنیم که در سر خط این نبشته گفته آمدیم: نوشتن به زبان فارسی اگر دشوار نباشد، آسان هم نیست؛ به ویژه برای نگارنده این مقالت و آن هم پیرامون نقد دوستی که شاعر است و پژوهشگر، داستان نویس است و منتقد ادبی. منتقدی که و سواس در درست نویسی یکی از مشغولیت ها و هنرهای روزانه ی اوست. در پهلوی این ها از یگانه های روزگار ماست که هنر و فن ویراستاری را در کشور ما به جهد و جد گرفته اند. نقدی بر کتاب «پژوهشی در گستره ی زبان و نقدی بر عوامل نا بسامانی آن در افغانستان» زیر عنوان «چند آفرین و...» یکی از نمونه هایی است از این منتقد گرانمایه در این راستا. از این رو پرداختن به این نقد و ابعاد آن، برای من دور از اشکال نخواهد بود؛ به ویژه آن جایی که بر ناتوانی های خود واقفم و بر آن معترف. به خصوص زمانی که پای هنجار و قانونمندی نوشتار در میان باشد و آن هم در دفاع از قلم اندازی هایی که در اثری بنام «پژوهشی در گستره ی...» از قلم نگارنده ی این مقالت به گونه ی آگاه و یا ناگاه و یا از سر آسان گیری سرزده است و یا شاید این آسان گیری و ناآگاهی ها ریشه در جای دیگر داشته باشد، سوای بی سوادی ما در هستی نا به سامان و پراکنده که ذهن متمرکز و زبان هنجارمند را بر نمی تابد. از همین رو، هر زمانی که دست به قلم می بریم، حتا اگر نوشتن نامه یی برای دوستان و یا یکی از هموندان خانواده باشد؛ خواه ناخواه با کلیشه یی بودن فرم های نامه نویسی برابر می شویم، همراه با واژه های تکراری و متحدالمال و شیوه هایی از کتابت عصر حجر. در کنار آن مشکلات دیگری نیز بر سر راه ما سبز می شود؛ از جمله: تردید در گزینش گونه های نگارشی و اگر به این تردید به کمک واژه نامه ها دست بیابیم، می ماند دشواری های دیگر بیرون از این دایره؛ مانند: گسسته نویسی و پیوسته نویسی همراه با معجون مرکبی از نشانه گذاری های مختلف که وارد زبان ما شده و هنوز که هنوز است، حالت یگانه و هنجارمند به خود نگرفته است و هر کسی مطابق سلیقه خود، روش های زبانهای اروپایی در نشانه گذاری را به کار می گیرد. بسیاری از کاستی های نوشتاری که رفته رفته به آن خو گرفته ایم و در اصلاح آن نمی کوشیم و دیگر بخشی از پرسش و پاسخ ما را نمی سازد؛ مانند: نوشتن خود آوا های کوتاه که نوشتن این خود آوا ها به طور ذاتی معضله ساز است. این ها همه از یکسو، باز هم می ماند، زبانی که به آن می اندیشیم و می سراپیم و حتا در خلوت تنهایی مان با آن راز و نیاز می کنیم و با همین زبان است که به داوری بر می خیزیم و در فرجام به خلقت جهانی دیگر و ارزشی دیگر در برزخی از بی باوری ها و بی ارزشی ها دست می یازیم و به رسالت فزاین تر از رسالت پیامبری زبان و قلم آشنا می شویم. پس شایسته و بایسته است که در رفع کاستی های زبانی خویش کوشا باشیم و قدر و رسالت زبان را بدانیم، به خصوص زمانی که این زبان به اضافه ی ادبیات، هویت و شناسنامه ما را در رنگین کمانی از گوهره ی خود باز تاب می

بخشد. پس در این صورت، حق هر گوینده‌ی این زبان است که از ما بپرسد و ما را در مسیر مسؤولیت و رسالت بیشتر بکشاند؛ چرا که این زبان مالکیت شخصی ما نیست. زبان ملیون‌ها انسانی است که به آن می‌اندیشند و به آن می‌نویسند و گفت و گو می‌کنند. در کنار آن پیشگامان و بزرگان و پاسدارانی نیز دارد و به حق یکی از این پاسداران این زبان دوست عالیقدرم صبورالله سیاه‌سنگ می‌باشد که صلاحیت نقد و نظر را نیز دارند و من بایستی پاسخ‌گوی جمله‌موردی باشم که ایشان به گونه‌ی مفصل به آن پرداخته‌اند. در پایان این بخش از «سخنی چند بر چند آفرین و...» باید افزود: سوای رویکرد ژرف و پیشنهادهای دلسورانه؛ نکات بحث بر انگیز و بدفهمی‌هایی نیز در این نقد و نظر راه‌یافته است که در سلسله‌نوشته‌های دیگر به توضیح آن خواهم پرداخت.

بخش دوم

سراغاز دومین بخش سخنی چند بر «چند آفرین وایکاش وایدیغ» را اختصاص داده‌ایم به دسته بندی سخنی چند پیرامون «چند آفرین و...» زیر عناوین «نه من ز بی عملی در جهان ملولم وبس»، «کمبود منابع و تنگناهای پژوهشی»، «باز هم پژوهشی در گستره‌ی زبان»، «واژه‌ها و جمله‌هایی که جای مناسب آن در این نقد و نظر نیست».

با این تذکر، می‌پردازیم به نخستین سخن مان:

نه من ز بی عملی در جهان ملولم وبس

این عنوان را به حکم تفاوت از دیوان حافظ برگزیده‌ام و آن هم در برابر مصرعی که دوست عزیز سیاه‌سنگ گرامی آورده است: توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

اگر از مقدمه بدون درنگ وارد متن شویم و از غلطی‌های چاپی آن به حکم مسؤولیت بنگاه نشراتی بگذریم. اندر باب نا همگونی‌هایی نگارشی کتاب، من با دوست عزیزم موافقم و می‌دانم که پراکنده گی‌های نگارشی، زیان قابل‌جبرانی بر کتاب وارد کرده است. البته این عیب وده‌ها عیب دیگر این کتاب به مفهوم نفی توجه به هنجارهای زبان نیست، بلکه تذکر چندین باره آن را قوت می‌بخشد. همچنان اگر دیروز تنها به ذکر آن بسنده می‌کردیم، امروز بایستی در تطبیق آن کوشا باشیم و این به مفهوم نفی آن اشارات و نفی آن تاکیدات به هنجارهای زبان نیست، چرا که من در هیچ جایی، ادعای بی‌عیب نویسی را نداشته‌ام و شاید هیچ‌کدام ما، چنین ادعای نداشته باشیم. از همین رو ما در پرتو تجارب همدیگر و در فضای صمیمیت و یاری به داد و ستد نقط نظرات مان می‌پردازیم تا امر بهبود خود زبان و فرهنگ مان را مساعد سازیم. این گفته‌ها به معنای انکار تلاش‌های فردی نیست. گونه بی‌تاکید بر همکاری و همیاری و کوشش‌های گروهی ما است.

با در نظر داشت نکات فوق و مسؤولیت در برابر زبان و هنر نویسنده گی و رفع نواقص در پرتو تجارب جمعی و گروهی به نگارش «کژتابی‌ها و نا هنجاری‌های نگارشی» دست یازیدم؛ با وجودی که از دشواری‌های این امر آگاه بودم. از همان رو چشم امید و دست استدعا به سوی خود بهترانی داشته‌دارم. چرا که از همان آغاز می‌دانستم که با سواد بودن وبی سواد بودن امر نسبی است. شاید بسیاری از ما‌ها داستان دعوی آن دو نفر را بر سر نوشتن کلمه‌ی «مار» و کشیدن مار شنیده‌ایم، ولی برنده‌ی واقعی آن دعوا که بود؟ روشن است که ترکیب سه حرف میم و الف و ر ودلالت آن بر خزنده‌ی معروف مبتنی بر نوعی قرارداد است و فقط کسانی معنی مار را از ظاهر این کلمه تشخیص می‌دهند که به اسرار این قرار داد پی برده باشند. یعنی همه‌ی فارسی‌زبان‌های با سواد. اما دلالت شکل مار بر خود مار هم بر حسب نوع دیگری از قرارداد است، که البته سابقه اش قدیم تر و دامنه اش وسیع تر است، ولی به هر حال از لحاظ انسان ابتدایی جز ی اسرار است، و امری است آموختنی. در مصر باستان سواد عبارت بود از توانایی ترسیم و تشخیص یک سلسله اشکال مرموز، از جمله شکل مار. این نوع سواد از امتیازات مرتبه‌ی اجتماعی یا «کاست» محدودی بود

که، به نظر توده قبطیان برده یا شبه برده، می توانستند خزنده ی خطر ناکي را به نقشی روی گل و سنگ مبدل کنند، یا بر عکس آن با دیدن آن نقش بی آزار جانور خطر ناکي را به خاطر بیاورند. مربوط کردن تصویراشیا با واقعیت آن ها نوعی سواد است و آموختن آن نیازمند پیمودن راه درازی در تربیت دیداری است که در قیاس با آن آموختن سواد لازم برای خواندن کلمه ی مار کار ساده است. ولی همه ی ما، کما بیش، فعلا این سواد را داریم، به عبارت دیگر در یکی از حجره ها ی پشتی ذهن یکا یک ما یک کاهن مصری نشسته است که همه ی تصویر ها را برای ما معنی می کند.». آدینه / شماره ۸۸ / بهمن ماه ۱۳۷۲/تهران .

اما اگر برداشت ما از سواد همانا قواعد درست نویسی با بال وکوپال آن باشد؛ هنوز که هنوز است به آن دست نیافته ام. حداقل در مورد خود به چنین اعترافی ضرورت دارم، اما از تلاش برای رسیدن آن، دست بر نمی دارم. آن هم به کمک شما فرزانه گان و بزرگان فرهنگی و ادبی.

در پایان این بخش به بخشی از برداشت هایم که بی ارتباط با پرسش ها ی دوست مهربانم جناب سیاه سنگ نیست به گونه ی بسیار فشرده و خلاصه اشاره می دارم که خوشبختانه با قواعد درست نویسی هم بی ارتباط نیست:

پیوسته نویسی یا گسسته نویسی؟

بر اساس هنجار های زبان فارسی واژه هایی که واحد مستقل معنایی را می سازند « اعم از این که یک کلمه مستقل باشند یا از ترکیب چند کلمه به وجود آمده باشند » باید پیوسته نوشته شوند تا یگانه گی صورت و معنای آن ها حفظ شوند، مانند: جهانگشا، صاحبدل، بزرگداشت، نیکبخت، یکباره، هموطن، و... . این گونه واژه ها در موارد نادر گسسته نوشته می شوند، چرا که پیوسته نویسی موجب دشواری در نوشتن و خواندن می شود؛ مانند: مشتق پذیر، کین توز، هم اندیش، صاحب سخن. در این گونه موارد علاوه بر دشواری خواندن و نوشتن، موجب اشتباه نیز می شود، مانند: دست آموز، جنون آسا، حکیم سخن

به نظر نگارنده در این موارد راه حل دیگری نیز وجود دارد که هم موازین دستوری در نظر گرفته شود و هم در خواندن و نوشتن دچار اشکال نشویم که همانا کم فاصله نویسی است.

های غیر ملفوظ نوشته شود و یا خیر؟

اگر می خواهید از استثنا های قواعد درست نویسی بکاهید، بهتر است های غیر ملفوظ نوشته شود و با استفاده از قواعد تذکر یافته فوق می توان چنین واژه ها را کم فاصله نوشت، مانند: گسسته گی، پیوسته گی، زنده گی، آزاده گی و... با این تذکر بسیار مختصر در مورد «های» غیر ملفوظ؛ می رسیم به « ی » و صورت های نگارشی آن: با وجودی که ما بیشتر از هفده پسوند «ی» داریم با آوا های مختلف. می دانیم که یک نشانه نوشتاری به جای چند آوا به طور ذاتی مشکل آفرین است. چرا که ما بایستی از «ی» استمراری گرفته تا «ی» نسبتی و وحدت، مصدری، نکره، لیاقت، ضمیر، میانجی، مفعولی، فاعلی، شباهت و... را به یک نشانه بنویسیم؛ با آن هم به همان پیشنهاد داریوش آشوری بسنده می کنم و این پیشنهاد را تا اندازه یی گره گشا می دانم؛ به گونه یی که در صفحه ی ۱۴۲ کتاب « باز اندیشی زبان فارسی » چاپ تهران از انتشارات مرکز می نویسند :

« پژوهنده گان قدیم مانند مؤلف المعجم فی معیاییر اشعار العجم از نظر تلفظ از دو گونه «ی» در فارسی نام برده اند که یکی را « یای معروف یا یای عربی» و دیگری را « یای مجهول » یا « یای فارسی » نامیده اند. فرق این دو در تلفظ آنهاست، اما فرق یای نکره یا وحدت با دیگر انواع یای پسوندی از سیاق جمله معمولاً فهمیده می شود.... برای روشن شدن مطلب به مثال های زیر توجه کنید:

کارهای زیادی کرد. «بای نکره» کارهای زیادی «یعنی زاید» کرد. زدن این حرف کاری نیست. من مرد تنهایی نیستم «یعنی کسان دیگری نیز با من اند. من مرد تنهایی» یعنی تنها بودن» نیستم.

کمبود منابع و تنگناهای پژوهشی

در گستره ی پژوهش به همان اندازه ی که اهداف پژوهشگر مهم است به همان اندازه منابع و رویکرد هایی مهم استند که پژوهشگر در نوشتن اثری از آن سود می جوید و این اصل دومی است که اصالت و مستند بودن اثری را ضمانت می کند.

محور های «پژوهشی در گستره ی زبان و...» اگر از نگاه اهداف و عناوین و محتوا درون مایه ی روشن و شفاف دارند؛ اما از نگاه منابع و رویکرد ها دچار محدودیت و کمبود منابع می باشند و با دریغ باید گفت که نیسته ها از محدودیت منابع رنج می برند و این محدودیت منابع بر می گردد به بی توجهی ما به مباحث اساسی زبان به مفهوم معاصر آن. چرا که عرصه پژوهشی ما پراست از چسپیدن به مرده ریگ نیاکان و ثبوت این نکته که زبان دری به جغرافیای سیاسی ما تعلق دارد. دستاورد این نکته هم بیشتر در جهت تفرقه زبانی ما قرار گرفته است و بستر مساعد برای خود مرکز بینی ها و کشمکش های کشور های هم زبان و استفاده خود کشان بیگانه پرور در راستای تخریب جغرافیای فرهنگی مان.

در چنین فضا و هوای مسموم پژوهشی هر زمانی اگر بخواهید به مباحث زبان در جایگاه امروزی آن در افغانستان درنگی داشته باشید خواسته و ناخواسته با این کمبود مواجه می شوید؛ حتی اگر خلاف میل باطنی تان باشد. بی درنگ باید افزود که توضیح این مسایل به مفهوم این نیست که مباحث اساسی که در گستره ی زبان مطرح شده اند، پایه و اساس منطقی ندارند و از شفافیت گفتمان پژوهشی به دور اند و یا در جهت و مسیر قرار گرفته اند که عناد دشمنی را برمی انگیزند. بر عکس و با اطمینان می توان گفت: مباحث این کتاب با شفافیت تمام مطرح شده و از هر گونه فتنه انگیزی به دور میباشند. از این رو بر منتقدان مان شایسته و بایسته نیست که با طرح نا درست مباحث این اثر و خلط جستار های آن تیر دشمنان فرهنگی «استعمار و دولت های وابسته به آن» را دسته کنند و ذهنیت خواننده گان را اغفال و توهم در مسایل اساسی کتاب ایجاد نمایند. و ایجاد چنین فضایی از سوی منتقدی به فرزانه گی سیاه سنگ عزیز دور از انتظار می باشد.

بخش سوم

در آغاز سومین بخشی از نوشتار مان ناگفته نمی گذاریم که نخستین و دومین بخشی پیوسته نوشتارهایی که پی گرفته ایم به کاستی ها و ناهنجاری های نگارشی و هم چنان کمبود منابع و تنگنا های پژوهشی تعلق می گیرد و سومین این سلسله نوشتار ها به «باز هم پژوهشی در گستره ی زبان» برمی گردد.

پیش از آن که جستار پسین را بر گشایم. این نکته را یاد آور می شویم که کاستی ها و ناهنجاری های نگارشی و بسیاری از سهل انگاری هایی پیوسته با این موضوع به نگارنده ی این قلم منحصر نمی ماند به استثنای شمار انگشت شماری، گروهی بزرگی از نویسندگان ما را در بر می گیرد و شماری کسانی که بیرون از این دایره می مانند؛ شیوه ی نگارش شان بر مبنای سلیقه شان بوده و هنوز که هنوز است حیثیت معیار و هنجار همگانی نیافته اند. چرا که موانع چند گانه ی بر معیاری شدن نوشتار زبان فارسی زبان وجود داشته و دارد. نخست، این که هیچ رسم الخطی مورد قبول همه کارشناسان نیست و امروز، تقریباً هر سازمانی و هر فردی آن هم در بهترین صورتش برای خودش رسم الخطی مخصوص به خود دارد. دو دیگر، بیشترین این رسم الخط ها همراه با هنجار هایی علامت گذاری به پیروی از زبان های بیگانه بوده و کمتر برخاسته از ویژه گی هایی نوشتاری و ساختاری زبان فارسی می باشند.

بر همین مبنا به تعداد نویسندگان واقعی، ما گونه‌ها و روش‌های نگارشی داریم و «پژوهشی در گستره یزبان» بازتاب همین ناهمگون نویسی و اعمال سلیقه‌های مختلف در روش‌های نگارشی است. از همین رو، رویکرد سیاه‌سنگ عزیز برای من ارزشمند و آموزنده است. ای کاش دوست گرامی با همین شیوه و روحیه به مجموعه‌ی این اثر می‌پرداختند و یا در محدوده همین پیشنهادها بسنده می‌کردند و سخن گوهر بار خویش را تا منزله‌ی عیب‌جویی‌ها و بدفهمی‌ها پایین نمی‌کشیدند.

باز هم پژوهشی در گستره‌ی زبان:

با دریغ باید گفت: اصل زیاده‌روی در عیب‌جویی، منتقد گرامی را از تأمل آرام و خونسرد بر مباحث طرح‌شده به ویژه محوریت‌ترین محبت آن دور کرده و هم‌چنان تب‌وهیجان عیب‌جویانه همراه با و سواس بیش از اندازه در تصحیح موارد املائی، منتقد گرامی را در محدوده‌ی کاستی‌های املائی توقف داده و از برداشت همه‌جانبه و ژرف‌پیام و محتوای این اثر باز داشته است. این عدم رویکرد منتقد به محتوای این اثر و مباحث اساسی و فرعی آن، همراه با تناقص‌گویی‌ها و شتابزده‌گی در نتیجه‌گیری که چاشنی از زبان طعن و هجو را نیز با خود یدک می‌کشد؛ آماج متحوایی این نقد و نظر را از اعتبار علمی می‌اندازد و در خدمت، دامن زدن به احساسات آبکی حسودان و پسمانده‌گانی کاروان علم و ادب قرار می‌دهد نه در راستای پالایش و پیرایش اثری و یا در جهت بهبود اثری. چرا که ما نقد را سبک‌سنگین کردن اثری و آثاری میدانیم که بدون هیچ‌غرض و مرضی صورت گیرد و قصد منتقد به هیچ‌وجه کم‌زدن و توهین به نویسنده اثر نباشد؛ بلکه منتقد بکوشد تا اثر را برای خواننده قابل‌فهم سازد از یکسو و از سوی دیگر نویسنده اثر را به معایب و نقاط قوت اثر آشنا سازد و هم‌چنان راه‌های رفع نابسامانی اثر را با پیشنهاد علمی میسر و ممکن سازند. بنا برین، نقد و انتقاد ابداً به معنی عیب‌جویی نیست و هم‌چنان به مفهوم کف‌پایی بر داشتن و یا به تعبیر بیماران روانی جل و پوستک کسی در آوردن، هم نیست بلکه نقد به مفهوم رفع و یا بر چیدن کاستی‌ها و کژری‌هاست و تلاش در راستای سلامتی اندیشه و سلامتی بیان و زبان و ادب است. و نکته‌ای که باید در این‌جا اضافه کرد، این است که هر اثری به گفته‌ی استاد ناظمی در حوزه نقد نمی‌گنجد الا اینکه در مقام نقد باشد. در صورت اثری در حوزه باشد؛ بایستی با مسوولیت به داوری آن پرداخت و با در نظر داشت حداقل نکات گفته شده فوق. متأسفانه نقد سیاه‌سنگ عزیز به استثنای موارد نگارشی آن، در بسا موارد، در بر گیرنده‌ی کاستی‌ها و نادرستی‌ها زیر می‌باشند که این نقد و نظر را از اعتبار یک نقد و نظر علمی دور می‌کند:

- افراط در عیب‌جویی‌ها

- توقف در صورت‌های نگارشی

- دوری از مباحث اساسی و محتوایی و خلط مباحث

- تناقص‌گویی و آشفته‌نگری

- شتابزده‌گی در نتیجه‌گیری‌ها

- توجیه‌ی در جهت سانسور کتاب

- دوری از زبان نقد و رویکرد علمی

بخش چهارم

افراط در عیب‌جویی‌ها

در این بخش از «سخنی چند...» از موارد عام‌گویی‌ها و کلی‌نگری‌ها صرف‌نظر می‌کنیم و به نمونه‌هایی مشخص افراط در عیب‌جویی‌هایم پردازیم تا برای خواننده‌ی «سخنی چند...» مستدل شود که سیاه‌سنگ گرامی در بسا موارد از گستره‌ی اصول نقد و نظر پا‌فرا تر گذاشته به عیب‌جویی و حتا افراط در عیب‌جویی‌ها گام گذاشته‌اند به گونه‌ی که می‌خوانیم: «پس از آن که «پژوهشی در

گستره‌ی زبان و نقدی بر عوامل نابه‌سامانی آن در افغانستان» را تا پایان خواندم و جا‌هایی را نشانی کردم، باز هم رو آوردم به سر برگ کتاب و این پاراگراف را بار دیگر دیدم:

«با تشکر از شاعر، نویسنده و منتقد فرزانه مان استاد لطیف ناظمی و رویکرد شان به این اثر و هم چنان سپاسگزارم از اشارات دقیق دوست بزرگوaram، شاعر و نویسنده آقای شریف سعیدی که در بهبود این اثر داشته‌اند» ص سه. در کنارش نوشتم: «من خواننده نیز خداوند بزرگ را سپاسگزارم که کتاب سالار عزیزپور پس از رویکرد لطیف ناظمی و اشاره‌هایی بهبود بخشیده‌ی شریف سعیدی خواندم. اگر آن دو بزرگوaram این برگ‌ها را پیش از من نمی‌دیدند و بهبود نمی‌بخشیدند، چه می‌کردیم؟!!»

در رابطه به داوری فوق‌دوست‌گرمی، باید افزود: زبان طعن و استهزا‌ی سیاه‌سنگ عزیز به هیچ وجه پزیرفتنی نیست و چنین داوری از سوی سیاه‌سنگ‌گرمی برایم غیر قابل انتظار می‌باشد. پیوسته به گفته‌ها بالا باید گفت: اگر نگران عدم رویکرد استاد ناظمی استید و یا در مورد همکاری جناب سعیدی شک و تردید دارید؛ می‌شود اسناد و مدارک را گواه بیاورم.

عزیزپور و بیدل

«عزیزپور عزیز که شاعر شناخته شده هم است، گویی سوگند یاد کرده است که برگی از کتاب «پژوهشی در گستره‌ی زبان و نقدی بر عوامل نابه‌سامانی آن در افغانستان» خود را بدون نادرستی به خواننده نهد. او حتا هنگامی که می‌خواهد نقطه‌ی پایان را با زبان شعر بگذارد، باز هم کاری می‌کند که نباید بکند.»

ای بسا معنی که از نا محرمی حای زبان
با همه شوخی مقیم پرده‌هایی راز ماند
به نظر سیاه‌سنگ عزیز بیت بالا از بیدل نیست و هم چنان اضافه می‌کند: «تا جایی که از مردم شنیده‌ام، درست آن چنین است:

«ای بسا معنی که از نا محرمی های زبان» نا گفته نگذاریم که حتا در این صورت نیز شک دارم که این شعر از بیدل باشد.

به پاسخ دوستم باید گفت: اگر بجای «ها»، «حا» آمده و از روی سهل‌انگاری به چاپ رسیده؛ تقصیر از نگارنده این اثر نیست. چرا که بار، بار این بیت را به صورت درست آن در نوشته‌های مختلف نگاشته‌ام که حداقل دو مورد آن را در این جا یاد آور می‌شوم یکی در مقاله در فصلنامه «کاخ سخن» شماره یازدهم، سال سوم، زمستان سیزده هشتاد و دو خورشیدی، منتشره‌ی مونس/المان و دیگری در رسایت «پیمان ملی»

می‌ماند نکته‌ی دیگر آن این که این بیت از بیدل است و یا خیر؟ پاسخ نگارنده‌ی «سخنی چند...» باز هم مثبت است؛ خلاف تردید و انکار دوست‌گرمی سیاه‌سنگ عزیز. دلیل آن همانا مسجل بودن این بیت بنام بیدل در کتاب «شاعر آینه‌ها» از سوی شاعر، نویسنده و پژوهشگر فرزانه هم‌زبان ما «شفیعی کدکنی» می‌باشد. برای اطمینان بیشتر می‌توانید به صفحه پانزده «شاعر آینه‌ها» از انتشارات آگاه، خیابان انقلاب، تهران، ایران، سال دیمه سیزده هفتاد و دو مراجعه کنید. در غیر آن خوانش صد هزار بیت نه برای جناب عالی مقدور است و نه برای این جانب. باقی‌می‌ماند عطش عیب‌جویی سیاه‌سنگ عزیز که مدام او را وسوسه می‌کند، بی‌هیچ سند و دلیلی و تنها بر مبنای شنیده‌گی‌ها!!

«آژانس باختر» درست است و یا «د باختر آژانس» و «باختر آژانس»؟

سیاه‌سنگ‌گرمی می‌نویسد: «دوست من بهتر است بداند که گفتن «اخبار باختر آژانس» تقدم می‌شود» هرگز نمی‌تواند تحمیل زبان پشتو بر زبان فارسی باشد. آنچه خشم او را برانگیخته، کار برد «باختر آژانس» است، زیرا عزیزپور با بی‌گناهی گمان می‌برد که آوردن «باختر» پیش از «آژانس» از سیه‌کاری‌هایی پشتو زبان هاست از همین رو «صدمه‌رسان» به فارسی.

دوست من پیش از برآمدن آفتاب باید بداند که یکی از دو واژه ی « باختر » و « آژانس » پشتو نیست آن یکی پهلوی است و آن یکی فرانسوی. شاید عزیزپور بگوید: من این را می دانم. هدم در صفحه ی سی و هفت کتاب آن است که گفتن « باختر آژانس » پشتو است. نه دوست عزیز! گفتن « باختر آژانس » هم پشتو نیست و اگر می بود، چنین گفته و نوشته می شد: «د باختر آژانس» درست مانند: «د افغانستان بانک...»

پیش از آن که به پاسخ موارد فوق بپردازم. این نکته را در همین جا یاد آور می شوم که توضیحات اضافی سیاه سنگ عزیز جز در میسر ادعای بلندبالا و گفته هایی فضل فروشانه کمکی برای نویسنده و خواننده اثر نخواهد کرد و گر نه چه ضرورتی وجود داشته و دارد که دوست گرامی به معنای واژه هایی چون: باختر و آژانس بپردازند. باز هم به تکرار می نویسم که ترکیباتی همچون: «د باختر آژانس» و «باختر آژانس» گونه ی از ترکیبات زبان پشتو است که تحمیل چنین ترکیباتی نه از سوی پشتو زبان ها، بلکه از سوی دستگاه استعماری در تباری با قبیله سالاران فرهنگ گریز و زبان ستیز صورت گرفته می گیرد و نباید چنین زور گویی ها و فتنه انگیزی ها را بنام تباری و نژادی ثبت کرد. آخرین پیامد های این گونه عملکرد ها را آن هم به گونه دیگر آن، ما در «وب، سایت دانشگاه کابل همراه با نشان و سمبل آن شاهد استیم که این اواخر تازه بکار شده است.

اگر از عیب جویی ها و عیب تراشی ها دست بردار شویم، منظور من از تحمیل، صورت نحوی و ساختاری این ترکیب است همراه با حرف تعریف و یا واژه تعریف. چرا که زبان فارسی حرف تعریف ندارد پس کاربرد آن در زبان فارسی مجاز نیست. از همین رو زمانی که می نویسند و یا می گویند: «دباختر آژانس» و یا صورت مخفف آن را «باختر آژانس» درست نیست و گونه ی تحمیلی دارد. این گونه ترکیبات به هیچ وجه متأثر و یا بر خاسته از قواعد زبان فارسی نیست. آیا ما کم شنیده ایم و یا کم خوانده ایم که گفته اند و یا نوشته اند: « اخبار د باختر آژانس تقدیم می شود » و یا «د معارف وزارت اطلاعیه»؟؟ در حالیکه صورت درست آن در زبان فارسی و یا فارسی دری همانا « آژانس باختر»، « آژانس معاملات ملکی»، «آژانس مسافرتی»، « آژانس تکسی تلفنی»... می باشد نه «دباختر آژانس» و یا گونه ی مخفف و تحمیلی آن «باختر آژانس».

انگلس و زبان فارسی

به باور سیاه سنگ عزیز گفتاوردی که در صفحه ی بیست و چهار این کتاب آمده از انگلس نیست. در صورتی اگر باشد. درست بر گردانی نشده است و در صورت اگر درست بر گردانی شده باشد، از اعتبار علمی و زبان شناسانه بر خوردار نیست!!

بهتر بود بجای این همه شرط و شروط می نوشتند: من با این نظر موافق نیستم، خدا کند از هر کسی که باشد. چرا که تردید در تکه بودن اثر و آن هم تنها بر اساس شک و گمان، هیچ کمکی به خواننده اثر نخواهد کرد و جز ایجاد بد فهمی و اغفال ذهن خواننده، نتیجه در بر ندارد. برای رفع نگرانی دوستم و این که این گفتاورد از انگلس می باشد. در پهلوی رویکردی که در کتاب آمده به رویکرد دیگر هم چنان اشاره می دارم با عین املا و انشا.

در مورد مشخصات رویکرد نخست باید افزود: که «خط آینده» مقالاتی بی نام و نشان نیست، بلکه کتابی ست از پژوهشگر آگاه «مسعود خیام» که از سوی انتشارات معتبر «آگاه» در سال سیزده هفتاد و سه به چاپ رسیده است و در یاد داشت مقدمه کتاب چنین آمده است: «بسیاری از مترجمین که بعضا نام شان در فصل ششم آمده به ویژه... و آقایان دکتر امامی، دکتر باطنی، دکتر پور جوادی، شاملو و... برای اطلاعات ترجمه منعکس در فصل شش هم کاری کردند».

برای اعتماد بیشتر دوست گرامی عین همان متن را با همان املا و انشا از منبع دیگر روایت می کنم؛ منتها با توضیحات بیشتر: « حال که قرار است چند هفته ای را صرف این ماجرای نا مفهوم شرقی

بنمایم، فرصت را غنیمت دانسته، فارسی را فرا خواهیم گرفت. به عربی تمایل ندارم. علت این امر نیز تا حدودی از نفرت ذاتی من از زبان های سامی و تا حدودی نیز از این نشایت گرفته است که نمی توانم در حوزه ی چنین زبان گسترده ای... بدون صرف قابل ملاحظه ای از اوقات خود به جایی راه برم. در مقایسه می توان گفت: فارسی بسیار آسان است. اگر بخاطر الفبای ملعون عربی نبود که هر پنج شش حرف آن عیناً شبیه پنج شش حرف دیگر است و اصوات آن نوشته نمی شود، کل دستور زبان آن را در عرض چهل و هشت ساعت فرا می گرفتیم. گفتم که اگر « پیپر » قصد آن کرد که در این مزاج بی مزه نیز به تقلید از من بپردازد، تشویق شده باشد. حداکثر سه هفته را برای فارسی گذاشته ام. حال اگر دو ماه را صرف این کار کند. می تواند از من پیشی گیرد. جداً جای تاسف است که « ویلیام وایتلینگ » نمی تواند فارسی بخواند. اگر می توانست زبان جهانی حاضر و آماده ی مطلوب خویش را در اختیار می داشت. چرا که تا آنجا که می دانم، تنها زبانی است که در آن « من » و « به من » هیچ گاه تنافری ندارد، چرا که مفعول الیه و مفعول همیشه یکی است. بر گرفته از نامه ی انگلس به مارکس زیر عنوان « حافظ وروضه الصفا » که نخستین بار در سال نوزده پنجاو پنج در انتخابات مکاتبات مارکس و انگلس به زبان انگلسی ترجمه شده است. و نگارنده این گفتاورد را از مجله « آغازی نو » پاییز سیزده هفتاد، دوره دوم شماره هشتم، پاریس، فرانسه، صفحه ی صد و نود یک و صدونود دو گرفته است.

می ماند صورت کاربرد « جمع » در جمله ها ی مختلف. که بیشتر در آن مطابقت نهاد با فعل و گزاره به گونه ی دیگر مطرح است:

نخست، در زبان فارسی اگر نهاد جمله، یک جاندار باشد، تطبیق فعل با آن لازم است؛ یعنی، اگر نهاد مفرد باشد، فعل مفرد مناسب است و یا نهاد جمع، فعل جمع تناسب دارد. دو دیگر، اگر نهاد جمله، غیر جاندار باشد... در این صورت ما با دو وضع روبرو می شویم: یکی این که عمل منسوب به نهاد، عمل طبیعی خود آن باشد. در این حال، می توانیم فعل را همیشه مفرد به کار ببریم و یا این که فعل را با نهاد تطبیق دهیم، اما البته عدم تطبیق آن بهتر است.

اما در مورد محتوای این گفتاورد: اگر فرا گرفتن فارسی را در مدت چهل و هشت ساعت جدی تلقی نکنیم و آن را شوخی بی مزه ی بدانیم حقیقتی که در این گفتاورد بجایش می ماند همانا نارسایی ها و کاستی هایی رسم الخط این زبان می باشد از یک سو و از سوی دیگر توجه بر انگیزی این زبان می باشد که چگونه توجه ی بزرگانی همچون: انگلس ها را بر می انگیزد. بزرگانی که فرا ی امتیازات نژادی، تباری و طبقاتی می اندیشند که این خود گوییا ارزش و گرانسنگی این زبان می باشد و این چنین گفتاورد ها بر مدافعان این زبان سند افتخار می تواند باشد نه اسباب نگرانی و تنفر.

احسان طبری و زبان فارسی

اگر از اختلافات سیاسی مان و این که احسان طبری چه بیراهه ها و کژ راهه ها را پیموده، بگذریم؛ از دانش ادبی و فلسفی او نمی توانیم انکار کنیم. هنوز هم بیاد ما است در روزگاری که بیشترین آموزش دیده گان ما سر گرم مطالعه کتاب هایی چون: « طلا درمس » و « تاریخ غبار » بودند؛ خوانش « بر خی از جهان بینی ها و... » احسان طبری نیز مورد علاقه تحصیل کرده ها بود. بر سیاه سنگ عزیز بهتر از من معلوم است که زمانی دآوری هایی مطلق انگارانه گذشته است. از این نکته ها که بگذریم، می ماند این نکته که در این گفتاورد طبری چه حقایق نهفته است، به ویژه زمانی که او ما را به رویکرد جدی پیرامون ساختار زبان فارسی فرامی خواند. آیا شما این فراخوان را علمی و منطقی نمی دانید؟ بخصوص در زمانی که شما این ضرورت را بهتر از دیگران می دانید!

بخش پنجم

توقف در صورت های نگارشی

به نظر نگارنده، منتقد گرامی در « چند آفرین و ایکاش واید ریغ » بیشتر به صورت های نگارشی پرداخته و کمتر به مباحث اساسی و محتوایی درنگ داشته اند به جز در مواردی که قصد شان عیب جویی و انگشت گذاشتن به کاستی های اثر بوده است و آن هم در گستره ی نشر و چاپ اثر؛ به گونه ی که می خوانیم: « من شور و شوق فارسیگرایی عزیزپور را میستایم، و پیشنهاد میکنم که هنگام انگشت گذاشتن بر خرابیها و خرابکاریهای زبانهای دیگران، خود باید پاکیزه ترین زبان را در بهترین آرایه ها و جلوه هایی آن به کاربرد تان شان دهد که یک سر و گردن از « حریف » برتر است.

اگر خدا نخواسته همین چند سطر کوتاه به دست « حریف » بیفتد، ببینید چند جای آن را با قلم سرخ نشانی خواهد کرد:

- ۱- « زیانزد » یعنی چه؟ اگر هدف « زبانزد » باشد باید با « ب » نوشته شود.
- ۲- « محدود و بسیار » یعنی چه؟ آیا فارسی درست آن « کم و بیش » یا « کمابیش » نیست؟
- ۳- « پشتو زرغون » چیست؟ اگر پشتون زرغون مینوسید، « ن » نخست را فراموش نکنید و....

افزون بر این ها به درازا کشیدن این گونه مباحث سایه ی از بد فهمی هایی را بر انتقاد های صریح و روشن نگارنده می گستراند و کاربرد زبانزدهای بسیار منطقی و بجا را به پرسش می برد که واژه ی دانشگاه بجای واژه ی پوهنتون در زبان فارسی یکی از این موارد می باشد. که بحث « پسوند گاه » همراه با بی قاعده گی آن و تعمیم آن با مباحث واژه هایی چون: خوردن و نوشیدن و سایر مباحث بی قاعده گی کاربرد واژه ها، چه گره ی از مسایل طرح شده در پژوهشی بر گستره زبان را خواهد گشود؟

به نظر نگارنده سخن درست و منطقی همانا است که سیاه سنگ عزیز گفته اند که ابتدا زبان بوده و بدنبال آن قواعد آن آمده است. پیوسته به این گفته باید افزود: هر اندازه زبان ها به قاعده و قاعده مند باشند به همانا اندازه در بازتاب مفاهیم دچار اشکال نمی شویم. از همینرو طرح پسوند هایی « گاه » و « تون » برایم مورد توجه بوده است. پسوند « گاه » با همه بی قاعده گی ها، قواعدی نیز دارد که بایستی دوست گرامی به آن توجه می داشتند که بخشی از موارد آن را در این جا برمی شماریم: ۱- « گاه » که ساده شده ی آن « گه » است به چم های گوناگون به کار می رود: الف - زمان، وقت. ب - دوره، عصر. ج - به گونه ی پسوند زمان، مکان - گاه پسوند مکان. ۲- « گاه » گرچه جداگانه قید زمان است ولی هنگامی پسوند باشد بیشتر معنای مکان کاری آشکار و هویدا را می رساند. یعنی این پسوند « جای رو دادن یک کاری » را نشان می دهد، مانند: آسایشگاه، پرستشگاه، خوابگاه، گذرگاه و نهانگاه. ۳- « گاه » در پهلوی « گاس »، در اوستا « گاتو »، در فارسی هخامنشی « فارسی باستان » « گاتهو » بوده به معنای « جا، زمان، نشیمن، تخت، رتبه » و در سنسکریت « گاهو » بوده به معنای « جا » و موارد دیگر که بر شماری آن ها مثنوی ده من کاغذ می خواهد که جای آن در این « سخنی چند بر چند آفرین و... » نیست. اما در مورد کاربرد گسترده و بی رویه ی واژه های هم چون: خوردن و نوشیدن باید گفت که منطق زبان شناسی به طور مستقیم متناسب با منطق معمولی نیست و یا به تعبیر دیگر همواره چنین نمی باشد.

سلسله نوشته های را که زیر عنوان « سخنی چند بر چند آفرین و ایکاش واید ریغ » که تا بخش پنجم آن نگاشته ام به طور موقت پایان یافته تلقی می کنم و در صورت ضرورت و در شرایط دیگر، آن را پی خواهم گرفت. لازم به یاد آوری ست که رویکرد دوست گرامی ام جناب سیاه سنگ زیر عنوان « چند آفرین و ایکاش واید ریغ » به اثر این جانب « پژوهشی در گستره ی زبان و... » به خواهش خودم بوده و از پاسخ مثبت ایشان جهانی سپاسگزارم و امیدوارم از قلم اندازی های نگارنده غبار اندوه بر خاطر شان ننشیند. چراکه در فرهنگ ما رنجیدن از دوست و حتا از دشمن صواب نیست. به قول حافظ شیرازی:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری ست رنجیدن